

به نظریکی از وجوه برجسته‌ای که شما می‌توانید در جای جای این کتاب ببینید، امپراطوری دروغی بود که در طول این ۲۰ سال توسط هیئت حاکمه‌ی آمریکا بر افکار عمومی مردم خودشان پمپاژ شد

از همان مواقع (اواخر دهه‌ی اول) این تلاش‌ها در حال انجام بود. از ۲۰۱۶-براساس مستندات کتاب-آمریکایی‌ها عملاً شکست را پذیرفته بودند و کاملاً در این بحث‌ها وجود داشت. بنابراین به نظر من همانطوری که پیروزی اولیه خارج از تصور آنها بود، فکر نمی‌کردند به این سرعت بتوانند به این موفقیت دست پیدا کنند، ورود آنها به تعامل با طالبان هم به نوعی از سراجبار بود. به این نقطه رسیدند که نمی‌توانند این جنگ را براساس فهم خودشان پیش ببرند.

من وارد بخش سوم مطالب خودم می‌شوم. امیدوارم که بتوانم زودتر تمام کنم. در مقدمه‌ی کتاب (این نکته جالب است) به صراحت می‌گویم که آمریکا در افغانستان شکست خورد. این اعتراف از سوی طرف آمریکایی‌ها قابل توجه است. به صراحت می‌گویم آمریکا در افغانستان بازی را باخته است. آمریکا از افغانستان خارج شد. فارغ از اولویتهای سیاسی که داشت، فارغ از ناکامی در حوزه‌ی نظامی، به نظر من یک اتفاق دیگر هم بود. بین منابع و بین اهداف آمریکا در افغانستان هماهنگی وجود نداشت، تطابق وجود نداشت. وقتی ما از منابع صحبت می‌کنیم، لزوماً منابع مادی مفهوم آن نیست. چون شناخت کافی و کامل نسبت به جامعه‌ی افغانستان وجود نداشت، ما باید این شناخت را بخشی از منابع آن بدانیم، لزوماً به سراغ منابع مادی برویم و این دورا با هم ببینیم.

به نظریکی از وجوه برجسته‌ای که شما می‌توانید در جای جای این کتاب ببینید، امپراطوری دروغی بود که در طول این ۲۰ سال توسط هیئت حاکمه‌ی آمریکا بر افکار عمومی مردم خودشان پمپاژ شد. در جای جای این کتاب، شما می‌توانید این نشانه‌های امپراطوری دروغ را به صراحت از خود مقامات نظامی یا سیاسی آمریکایی می‌توانید ببینید. می‌دانید این کتاب حول این محور تنظیم شده است که چرا جنگ در افغانستان شکست خورد و یکی از محورهای قابل توجه آن، این روایت فریبی بود که شما مشاهده می‌کنید.

یک نکته‌ی دیگر را هم بگویم؛ به نظر شخصی من حمله به افغانستان در واقع یک طراحی از قبل نبود. یک اتفاق بود. آمریکایی‌ها قبل از حمله، به طالبان مراجعه کردند و از طالبان خواستند بن‌لادن را تحویل دهند و گفتند با شما کاری نداریم، این موضوع در اسناد مختلف وجود دارد. حتی در همان سال‌های ۲۰۰۲ بود که حتی افسر ابراهیمی -نماینده‌ی وقت دبیر کل سازمان ملل متحد- هم صراحتاً به ما گفت و به دلیل عدم تمکین طالبان، این اتفاق افتاد و این حادثه رخ داد.

آمریکایی‌ها وقتی نتوانستند هم در ملت‌سازی و هم در پیروزی نظامی موفقیت پیدا کنند، بازی را تغییر دادند. آنها با قدرتی توافق کردند که فکر می‌کردند بیشتر از دیگران است و سعی کردند برنامه‌های خود را از افغانستان خارج کنند. مفهوم این کار از نظر من این است که (همانطور که بعضی از دوستان دیگر هم می‌گویند) این برداشت وجود دارد که سیاست آمریکا مانند تجارت آن است. هر جا احساس کند که منافع او ایجاب نمی‌کند، حتماً عقب می‌نشیند، حتماً تغییر می‌دهد.

یکی از خطاهای راهبردی که در افغانستان اتفاق افتاد این بود که در اواخر سال ۲۰۰۳، یکی از مقامات ارشد فعلی ساختار طالبان به رئیس‌جمهور وقت مراجعه می‌کند و تقاضا می‌کند که برگردد. نه تنها این فرد، در ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ جمعی از مقامات طالبان می‌خواهند دوباره در جامعه ادغام شوند و دنبال یک محیط امن می‌گردند. اما در آن سالها براساس اسنادی که وجود دارد، وزیر دفاع وقت آمریکا مخالفت می‌کند و اجازه‌ی این توافق را به رئیس‌جمهور